

برگزیده ای از تأثیر قرآن
در

دیوان عطار نیشابوری

تألیف: رضا دهمرده

www.ketab.ir

سرشناسه	دهمرده، رضا، ۱۳۴۴ -
عنوان قراردادی	دیوان. برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	برگزیده‌ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری/ تألیف رضا دهمرده.
مشخصات نشر	تهران: پرریان اندیش، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۱۷۷ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۰۳-۳-۱
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه.
یادداشت	نماینه.
موضوع	عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷ - ۶۳۷ق. دیوان -- قرآن
موضوع	عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷ - ۶۳۷ق. دیوان -- نقد و تفسیر
موضوع	قرآن در ادبیات فارسی
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۶ق. -- تاریخ و نقد
شناسه افزوده	عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷ - ۶۳۷ق. دیوان. برگزیده. شرح
رده بندی کنگره	۴۹۲ ۱۰۳۵/۵۹ PIR
رده بندی دیویی	۸۱۰ ۳۳۰
شماره کتابشناسی ملی	۶۰۴۹۹

انتشارات پرریان اندیش

عنوان: برگزیده‌ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری
تألیف: رضا دهمرده
چاپ اول: ۱۳۹۳
طراح جلد و مدیریت چاپ: مهندس سپهر انصاری - ۰۱۱۰۵۵۷۰۹۶۹
طراح صفحات: عصمت گلزار
تیراژ: ۴۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۷۷ صفحه
ارزش: ۱۱۸۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۰۳-۳-۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

مقدمه ۹

فصل اول: تعریفات و کلیات

تاریخچه اشارات ۳۹
 معنی ۴۹
 انواع معنی ۵۱
 تضمین ۵۲

فصل دوم: آیات قرآن

آفرینش ۵۵
 ادعوی استجب لکم ۵۷
 اَلست ۶۰
 الله نور السماوات و الارض ۶۲
 الله هو لا اله الا الله ۶۵
 ان احسنتم احسنتم لانفسکم ۶۸
 امانت ۷۰
 امتحان الهی ۷۳
 انا اعطیناک الکوثر ۷۵
 انا لله و انا اليه راجعون ۷۷
 انتم الفقراء الى الله ۷۹
 انسان در رنج و سختی ۸۱
 ان یکاد ۸۲
 اولئک کمال انعام بل هم اضل ۸۳
 اینما تکنونوا یدرکنکم الموت ۸۶
 اینما کنتم هو معکم ۹۰
 بحرین ۹۴

۹۶	بروز حشر و خواستن ز خیر و شر
۹۷	پیدای پنهان
۱۰۱	تاج هل اتی
۱۰۳	تَحْتَ الثَّرَى
۱۰۹	ترازوی قیامت
۱۰۹	تسبیح خدا
۱۱۲	تک و از خورشید
۱۱۴	تبیان نصوص
۱۱۷	جاودان بابا
۱۱۹	جَمِّ الْوَسْطِ
۱۲۲	جَنَّتِ الدُّوَابُ
۱۲۴	جَنَّتِ عَدْنُ وَجُو
۱۲۶	جَنَّةُ الْمَاوَى
۱۲۷	چار جوی بهشت
۱۲۸	حَبْلَ مَتْنِ غُرُوهِ الْوُثْقَى
۱۲۹	حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ
۱۳۰	حنین
۱۳۳	حیات لعب و لهو
۱۳۸	حی لا يموت
۱۳۹	خاتم النبیین
۱۴۱	خدا ترا بکمال کرم پیورده
۱۴۷	خطاب ارجعی
۱۴۹	خلد ارم
۱۵۰	خلقت فقط برای عبادت
۱۵۱	خلوتگه دنا
۱۵۹	خلیفه زاده ای از آدم
۱۶۲	خیمه ی عالم بی ستون
۱۶۳	درگاه الهی بر همه بازست
۱۶۶	دم صور
۱۷۷	فهرست آیات قرآن
۱۷۵	فهرست منابع

خالقا، یا رب به حق آنکه که من
از همه نزع خریدارش شدم
مخبریداری ز تو آموختم
چون خریدار تو کردم بسی
دردم آخر خبرداریم کن
یار بی یاران تویی یاریم کن
هر که را دیدم که گفت از تو سخن
یاری او کردم و یارش شدم
هرگزت روزی به کس نفروختم
هرگزت نفروختم چون هر کسی
یار بی یاران تویی یاریم کن

در میان بزرگان شعر عرفانیان، زندگی هیچ شاعری به اندازه زندگی عطار در ابر ابهام نهفته نمانده است. اطلاعات ما در باب مولانا صد برابر چیزی است که در باب عطار می دانیم. حتی آگاهی ما در باب عطار، که یک قرن قبل از عطار میزیسته، بسی بیشتر از آن چیزی است که در باب عطار می دانیم. نه سال تولد او به درستی روشن است. و نه حتی سال وفات او. این قدر می دانیم که او در نیمه دوم قرن ششم و ربع اول قرن هفتم می زیسته، اهل نیشابور بوده است و چند کتاب منظوم و یک کتاب به نثر از او باقی است. نه استادان او، نه معاصرانش و نه شاگردانش او در تصوف، هیچ کدام، به قطع روشن نیست. از سفرهای احتمالی او هیچ اطلاعی نداریم و از زندگی شخصی و مخردی او و زن و فرزند و پدر و مادر و خویشاوندان او هیچ اطلاعی قطعی وجود ندارد. در این باب هر چه گفته شده است، غالباً احتمالات و افسانه ها بوده است و شاید همین پوشیده ماندن در ابر ابهام، خود یکی از دلایل تبلور شخصیت

او باشد که مثل دیگر قَدِیسانِ عالم در فاصله حقیقت و رویا و افسانه و واقعیت در نوسان باشد. اگر این "افسانه گون" بودن، در "قَدِیس وارگی" عطار تأثیری داشته، در متهم کردن او و آلودنِ نامش به شعرهایی بسیار سست و ناتندرست و ذهنیتی بیمار گونه و مالیخولیایی نیز بی تأثیر نبوده است. زیرا، در این هفت قرنی که از روزگار حیات او می گذرد، مجموعه گوناگونی از شعرهای سست و بیمار گونه به نام او بر سر آمده، شده است که جدا کردنِ حقیقت و جودی عطار لاز آن یاوه ها کار آسانی نیست. بنابراین، - بیسگانه زندگینامه عطار همیشه نسبت به این مشکلِ اساسی باید آگاهی داشته باشد و در دایره های خود جانب احتیاط را همواره رعایت کند.

شیخ فرید الدین ابو حامد محمد، عطار نیشابوری، از مشایخ بزرگ و از شاعران نامدار، در حدود سال ۵۰۰ ه. ق. در کدکن نیشابور به دنیا آمد، بعضی هم مانند دولتشاه در تذکره الشعرا موطن او را شادباخ نیشابور نوشته و سال ولادتش را نیز ۵۱۳ ه. ق. ذکر کرده اند - که درست نیست - و تا پایان عمر در شادباخ می زیسته است. شهرت او به "عطار" به واسطه آن است که عطاری داشته و به اصطلاح آن زمان، شغل دارو فروشی و طبابت بوده، چنانکه عطار - در خود نامه گفته است:

مصیبت نامه کاندوه جهان است	از این نامه کاسرار عیانست
به داروخانه کردم هر دو آغاز	چه گویم ز درستم زان و این باز
به داروخانه پانصد شخص بودند	که در هر روز پنجم می نمودند

عطار در طریقه تصوف، مرید شیخ مجدالدین بغدادی (مقتول) به سال ۶۱۳ یا ۶۱۶ ه. ق. بود، و مجدالدین از خلفا و مشایخ نجم الدین کبری بود، پس عطار بر طریقه کبرویه

سلوک می کرد و صوفیه ذهنی در حال حاضر بدان طریق منتسب هستند، اما مرحوم استاد فروزانفر با ذکر دلایل بسیار، از مدت عمر و مسافرت های نجم الدین کبری و کیفیت طریقه او، نیز عدم ذکر نام نجم الدین در آثار عطار، و ذکر نام مجدالدین بغدادی فقط در یک مورد، در پیروی عطار از طریقه کبرایه شک می کند، ولی قول دوستانه او که می گوید: "شیخ فریدالدین عطار خرقه تبرک از دست سلطان العاشقین، نیرالشهدا مجدالدین بغدادی دارد" به واقع نزدیک می داند.

جامی در نفع الایس نوشته که بعضی گفته اند او اویسی بوده است، و اویسی به ظاهر پیری دارد از روحانیت حضرت رسول (ص) یا یکی از مشایخ مستفید می شود... و سیر و تحوّل را به تأیید روحانیت می رساند چنانکه اویس به دیدار حضرت رسول اکرم (ص) مشرف نگردید و مراحل کمال را به عشق معنویت وی طی کرد... پس عطار در ظاهر است پیری نکرده و دست ارادت به مرشدی نداده است.

عطار در وصف حال خود قصیده ای دارد و در آن، خود را مستفید از روحانیت شیخ ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ ه.ق) دانسته است که هر چه دارد از اوست، و همین ابیات قول کسانی که عطار را اویسی دانسته اند، تأیید می کند و می رساند که او دست ارادت به هیچ یک از مشایخ نداده است.

عطار در تمام عقوم زمان، از ادب و حکمت و کلام و نجوم و علویات و تفسیر و روایت حدیث و فقه و طب و گیاه شناسی به کمال رسیده و در نیشابور آن زمان که مرکز معالجه امراض به او مراجعه می کردند که قبلاً نیز به این نکته اشاره شد. او مانند همه صوفیه، بحث و استدلال علمی و فلسفی را انکار می کند، با آنکه خود در

فلسفه و علوم عقلی و برهانی تبخّر داشته است. بسیاری از بزرگان دانش و رجال زمان عطار، با او دیدار کرده اند، از جمله خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲) که حدود پانزده یا هجده سال داشته، با عطار ملاقات کرده و عطار در آن موقع پیر بوده، و این ملاقات میان سالهای ۶۱۲ و ۶۱۸ ه.ق صورت گرفته است. همچنین بنابر گفته جلالی و دولتشاه، مولانا جلال الدین با پدر خود از بلخ مسافرت کرد و در نیشابور با عطار ملاقات کرد، نوشته اند: عطار نسخه ای از اسرار نامه خود را به جلال الدین هدیه کرده است. "زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند" و مولانا جلال الدین، عطار را با احترام تمام از عطار یاد می کند و در آثار خود، او را می ستاید و نیز از آثار عطار، ستایش فراوان کرده است.

قاضی نورالله دو بیت معروف با مضمون زیر در مجالس المومنین نقل کرده و آن را دلیل ستایش مولانا از عطار دانسته است.

هفت شهر عشق را عطار گشود — ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
عطار روح بود و سنایی دو چشم او — ز پی سنایی و عطار آمدیم

اما بنا بر تحقیق مرحوم فروزانفر، چون این دو بیت در کثر نسخ قدیم دیوان کبیر وجود ندارد، نسبت آنها به مولانا درست نیست. عطار مذهب اهل تسنن داشت و این عقاید در آثارش آشکار است، اما مانند همه صوفیه اهل سنن از حضرت علی بن ابیطالب (ع) با خلوص و اعتقاد و اقرار به فضایل آن امام بزرگوار، سخت ستایش می کند و همین ستایش و احترام سبب شد که قاضی نورالله شوشتری او را شیعه به شمار آورد.

سال قتل عطار: شیخ فرید الدین عطار بنابر تحقیق دقیق، در سال ۶۱۸ ه.ق. در حمله مغولان به نیشابور به شهادت رسید، بنابراین سال های ۶۱۰ و ۶۱۷ و ۶۲۷ و ۶۲۸ ه.ق. و نیز سال های دیگر که ذکر کرده اند مردود است. آرامگاه عطار در نیشابور زیارتگاه علاقمندان و اهل معرفت است.

عطار در قرن و از بیرون:

عطار و منظومه اش یکی پیرامون او، از زندگی تاریخی تا افسانه ها و از آثار مسلم او تا مجموعه اشعار از مجعولات و منحولات دوره های بعد، که منسوب به او است، بی شباهت به یک مذهب، یک آیین نیست. در کنار هر مذهبی مثنی افسانه و اساطیر و مجموعه متناقض و آراسته می توان دید که با همه تضادی که در اصل، با مبادی مرکزی آن آیین دارند، از الهامات بسیار حفظ و حراست از آن مذهب اند و در لحظه هایی همان حواشی و افزوده ها، از بیرون آن اصول و مبادی مرکزی جلوگیری می کنند. یا بهتر بگوییم: بقای هر مذهبی را تناقض های درونی آن تضمین می کند: هم از آن گونه که یک نظام «علمی» را تناقض های درونی آن نابود می کند. چرا که مذهب مرتبط با عالم غیب است و در غیب اجتماع نقیضین محال است. این در عالم حس و شهادت است که عقل می گوید: اجتماع نقیضین محال است. شعر عطار نماینده یکی از مراحل تکامل شعر عرفانی ایران است. آری در دور به این دریا- که یک ساحل آن را نخستین تجربه های شعر زهد و اخلاق شاعران مذهب کرامی، در عصر سامانی، تشکیل می دهد و یک ساحل دیگر را در زمانی نزدیک به عصر ما، تجربه های امثال هاتف اصفهانی و حبیب خراسانی- می نگریم، سه موج

عمومی، سه خیزاب بلند در آن دیده می شود: قلّه یکی از این خیزاب ها سنائی است و قلّه دومین خیزاب، فرید الدین عطار است و سومین کوه موج و قلّه، که بلند ترین آنها است، جلال الدین مولوی است. بعد از او هر چه هست موج ها و موجک ها است و حتی می توان گفت که دریا نیز دیگر دریا نیست، دریاچه است و غدیر و آبگیر و در مولوی موحض و پاشوره.

برای کسی که عاشق بلند ترین کوه موج است شک نیست که اندیشیدن به قلّه های دیگر از تنی به تنی بلندی این خیزاب تا بدان جا است که قلّه های پشت سر آن نمی توان بداند برای موزخ تحولات فرهنگی و هنری ایران که از چشم اندازی دیگر می نگرد. مولوی جلال الدین مولوی، بدون آن دو قلّه پیشین و حتی موج ها و موجک های کوچکی که فاصله آنها وجود داشته است، غیر قابل تصور است. شما می توانید با داشتن دیوان شمس بیهوشی و مثنوی معنوی خود را از همه کتاب های عرفانی منظوم زبان فارسی بی نیاز بدانید، و این است که خواستار تأمل در شکل گیری و پیدایش این دو اثر شوید، از پرداختن به آثار سنایی و عطار ناگزیرید و در آن هنگام است که متوجه می شوید این دو تن در شرایط تاریخی و فرهنگی عصر خویش، پایگاهی دارند که کم از پایگاه مولانا در عصر او نیست. از چشم اندازی دیگر اگر بنگرید، هیچ کدام از این سه تن نمی تواند جایگزین آن دو دیگر خود را در شاهکارهای ادبیات بشری غیر قابل جانشینی اند، یا بهتر بگوییم جانشین ندارند و تاریخ، خود، آنها را حذف می کند. تاریخ اهل مُدارا نیست.

بازگردیم به اصل سخن که این منظومه معنوی و قفّری را از درون باید دید و معیارهایش را از خودش باید گرفت. با سنجه های بیرونی نمی توان درباره این

قلمرو جمال شناسی داوری کرد و نمی توان پاره هایی از این منظومه را بیرون کشید و به داخل مجموعه جمال شناسی سبک خراسانی بُرد و در آنجا به داوری پرداخت و گرنه همان گونه داوری خواهیم کرد که شادروان دکتر حمیدی داوری کرده بود.

با این که بخش عظیمی از انتقادهای دکتر حمیدی بر عطار برخاسته از تحمیل جمال شناسی قصاید سبک خراسانی بر قلمرو جمال شناسی ادبیات عرفانی است، با این همه، باید اعتراف کرد که بخش قابل ملاحظه ای از آن انتقادات، حتی بر اساس مبانی مورد ادعای این گونه ناقدان نیز، ناوارد است. چرا که عطار چنان سخنانی اصلاً نگفته است. در اینجا است که مانند بعضی از مدافعان مذهب - که می کوشند خرافه ها و پر ساخته های دیوان را از میان امون آن بزدایند - باید یادآور شد که بسیاری از آن افسانه ها، بسیاری از آن اندیشه ها، بحجم قابل ملاحظه ای از آن ابیات سست و ناتندرست ربطی به عطار ندارد، گرچه ممکن آثار، در گذشته و در طول تاریخ، محافظان شخصیت عطار از شر بسیاری بدخواهان و دشمنان رها نماند.

جایگاه عطار در شعر فارسی:

شعر عطار، از روزگار حیات او، در میان ارباب سلوک و معشقت با حسن قبولی شگرف روبرو شده است. میدان نفوذ شعرش، نسل به نسل، در گذر زمان بوده است. بعد از آشوب های حاصل از فتنه تاتار، وقتی جامعه ایرانی به بازماندگان فرهنگ و خویش کمر بسته و برتخاسته است - و این کار از طریق نسخه های خوش موجود فارسی قابل رسیدگی است - نسخه های آثار عطار، قرن به قرن، روی در افزونی نهاده است. نه تنها آثار مسلم و اصیل او چنین سرنوشتی دارند که آثار منحول و مجعول و

منسوب به او هم در پرتو نام او، به همین گونه در جامعهٔ ایرانی و در میان فارسی زبانان جهان، با حسن قبول روبرو شده است. آمار قرن به قرن آثار او، که در فهرست های کتابخانه های جهان امروز قابل بررسی است، این نکته را به شیوه ای تجربی و استدلالی ثابت می کند.

آوازه شعر او، در روزگار حیاتش، از نیشابور و خراسان گذشته و به نواحی غربی ایران رسیده بوده است. آنچه از ارتباط او با بعضی عارفان ناحیه غربی ایران، در این مقدمه، بدان اشاره شده است از آثار همین حسن قبول است. عبدالقادر اهری حکیم و عارف قرن ستم، از شاگردان امام فخر رازی، در کتاب الاقطاب القطیبه خود که آن را در ۶۲۹ هجری در سال بعد از وفات عطار نوشته شده است، بیتی از غزل بسیار معروف عطار را پس از نقل حدیث «ما خلق الله شیئاً أشبه به من آدم» آورده و می گوید «فلهذا قال بعض العارفين كعمر»

چو آدم را فرستادیم به جمال خویش بر صحرا نهادیم. عبدالقادر اهری این کتاب را در ناحیه غرب ایران، احتمالاً در اهر یا در کلبر (در آذربایجان) تألیف کرده است و نقل شعر عطار در این اثر به عنوان گفته «بعض العارفين» دارای کمال اهمیت است. البته یادآوری این نکته ضرورت دارد که اهری یک چند از عمر خود را در خراسان گذرانیده بوده است و احتمال آن هست که وی سال های پایانی عمر عطار را در نیشابور درک کرده باشد و این شعر را از زبان خود عطار شنیده باشد.

استادی در دست هست که نشان می دهد حلقه درس های عرفانی عطار در نیشابور بسیار گرم و پرشور بوده است و بسیاری از بزرگان عصر در آن مجالس حاضر می شده

اند. یکی از این بزرگان خواجه نصیرالدین طوسی است که در جلسات کرامات گویی عطار با شور و شوق حاضر می شده است.

ولادت عطار:

دولتشاه سمرقندی درباره ی ولادت عطار می نویسد «... اصل شیخ از قریه ی کدکن است بمال نیشابور و شیخ عمر دراز یافت و گویند صد و چهارده سال عمر داشت. ولادت او در روزگار سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در سادس شهر شعبان المعظم سنه ثلاثه عشر و خمسمائه. هشتاد و پنج سال در شهر نیشابور بوده است...».

محمدرضا شفیعی کدکن درباره ی نیشابور و محل ولادت عطار می نویسد: «نیشابور تا قرن ها پس از عطار با همه ی ویرانی ها، دارای بخش ها و تقسیمات وسیعی بوده است که در کتاب های رافضایی قدیم همواره از آنها یاد کرده است. این تقسیمات، بقایای تقسیمات عصر ساسانی شاید هم پارتی بوده است ابو عبدالله حاکم نیشابوری که دو قرن قبل از عطار، مفصل ترین کتاب را در باب نیشابور نوشته و امروز مختصری از کار او باقی است، نیشابور را به چهار ربع و دوازده «ولایت» تقسیم می کند و ربع «شامات» نیشابور را از حدود بیهق تا حدود جلگه ی «رُخ» می داند. مورخین قدیم و تذکره نویسان کهن، عطار را اهل «کدکن» نوشته اند و این کدکن در ربع شامات نیشابور کهن قرار دارد و در جلگه ی رُخ. و رُخ از ولایت قدیم نیشابور کهن بوده است که در کتاب تاریخ نیشابور الحاکم به عنوان هفتمین ولایت ولایات نیشابور از آن نام برده شده است: «رُخ ولایتی است قدیم معمور. کبار بسیار درو قرار گرفته». در تقسیمات متأخر و عصر قاجار، وقتی خواستند تربت حیدریه را که

خود رُستاقی از رُستاق های نیشابور کهن بود و به نام «زَاوَه»، شهری کنند و به آن مرکزیت ببخشند، جلگه ی رُخ- و در مرکز کدکن- را از توابع زاوه (= تربت حیدریه) به حساب آوردند. بنابراین، گفته دولتشاه سمرقندی که می گوید: «اصل شیخ از قریه ی کدکن است مِن اعمال نیشابور» نظر به تقسیمات اواخر عهد قاجاری و تشکیلات جدید وزارت کشور ندارد.

ماده کدکن در مرکز جلگه رُخ قرار دارد، زیارتگاهی است به نام «پیر زَرَوَند» که بنا بر اعتقاد اهل اطلاعات کهن باقی مانده در نزد اهالی، مزار پدر عطار است و به نام «مزار شیخ ابراهیم» مورد احترام و تقدیس اهالی است. تذکره نویسان قدیم نیز نام پدر عطار را ابراهیم بن عطار و از او به نام «محمد بن ابراهیم بن اسحاق» یاد کرده اند.

پدر و مادر عطار:

دولتشاه در تذکره الشعرا نام پدر عطار را ابراهیم بن اسحاق ثبت کرده است. و در روز روشن نیز همین نکته هست و بر این صورت نام و نسب درست او "فریدالدین ابو حامد محمد بن ابوبکر بن اسحق نیشابوری" بوده است. "مرحوم فروزانفر می نویسد: نام پدر شیخ بنا بر مشهور ابراهیم و کنیه اش ابوبکر بوده است. ابن الفوطی نام او را یوسف نوشته و در پایان نسخه خطی دیوان عطار، [مجلس شورا] به نام محمود یاد شده و چنان که گفته شد سخن ابن الفوطی در نام، و نسب عطار سهو محض است ولی ضبط نسخه ی خطی دیوان به سبب قدم و قرب عهد زمان شیخ که تنها شصت و پنج سال یا زمان شهادتش فاصله دارد خالی از قوت نتواند بود هر چند که تعدّد روایت جانب قول مشهور را تأیید و تقویت می نماید.

برگزیده ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری

چنین به نظر می رسد که پدر شیخ مدتی دراز زیسته و ظاهراً تا هنگامی که عطار اسرار نامه را به نظم آورده در قید حیات بوده است. شیخ در این منظومه داستان مرگ پدر خود را بدینگونه آورده است:

که چونی گفت چونم ای پسر من	بپرسیدم در آن دم از پدر من
دلَم گم گشت دیگر می ندانم	ز رت پای از سر می ندانم
به بازوی چو من پیری کشیده	نخست این کمان کار دیده
ز چون من قطره ای بر نورد جوش	چنین دریا تا عالمی کندوش
که سر گردان شدم چون گوی آخر	بدو گفتم که میزنی بر منی آخر
به فضل حق بهر بابی هنرمند	جوابم داد کای دانه فربد
چه گویم ژاژ خاییدم همه عمر	ز غفلت خود نماییدم همه عمر
خداوندا محمد را نکودار	به آخر دم چنین گفت آن نکودار
وز آن پس زو جدا شد جان شیرین	پدر این گفت و مادر گفت آمین

اسرارنامه، طبع طهران، ص ۱۹۳

و چون شیخ در موقع نظم اسرارنامه لااقل شصت ساله پس از کمیته مدت زندگانی پدرش را می توان حدود هشتاد سال فرض نمود... پس شاید بتوان گفت که پدر او میانه ی سال های پانصد و نود و پنج و ششصد رخت از جهان بر بسته است. هر چند احتمال می توان داد که وفات پدر شیخ قبل از نظم اسرارنامه واقع شده و بعد از آن را به مناسبت در آن کتاب آورده باشد. مادر عطار به فحوای این بیت:

پدر این گفت و مادر گفت آمین

وز آن پس زو جدا شد جان شیرین

به هنگام مرگ پدرش و ظاهرا در وقتی که شیخ اسرارنامه را به نظم می آورد هنوز در جهان می زیست و چنان که از گفتار شیخ در خسرونامه (یا گل و هرمز) مستفاد می شود و به وقت آنکه عطار سرگرم سرودن آن منظومه بود در گذشت و آن زن اهل معنی بود و نفس مؤثر و آه سحرگاهی عرش گذار داشت و مدت بیست سال می رفت در طریق زهد پیش گرفته و خلوت گزیده و مایه ی استظهار و پشت دار شیخ ما بود. اینک گفته ی عطار در وصف مادر خویش:

چنان پشیم قوت داشت آن ضعیفه	که ملک شرع را روی خلیفه
اگر چه عنکبوتی بسوان بود	ولیکن بر سر ما سایه بان بود
نچندان است در جام مسموم او	که بتوان داد شرح ماتم او
چو محرم نیست این هم با ما دویم	غمی کز مرگ او آمد به رویم
نبود اوزن که مرد معنوی بود	سحر گاهان دعای او قوی بود
عجب آه سحرگاهیـش بود	زهر آهی به حق راهیش بودی
چو سالی بیست هست اکنون زیادت	به نه چادر نه موزه داشت عادت
زدنیا فارغ و خلوت گزیده	گریه گوشه و عزلت گزیده
به تو آورد روی ای رهنمایش	بسوز رخ حلقه بر در ، در گشایش

و چون شیخ در موقع نظم اسرار نامه و الهی نامه شصت نامه بوده و ظاهرا این دو کتاب را بعد از منطق الطیر و مصیبت نامه سروده است و هم نص خود او در خسرونامه:

سه سالست این زمان تالـب بیستی به زهد خشک در کنجی نشستی

برگزیده ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری

مدت سه سال خاموش نشسته و شعر نمی گفته پس می توان فرض کرد که مادر شیخ دست کم سه سال بعد از پدرش زنده بوده و وفات او (بر فرض ما در تاریخ مرگ پدر شیخ) به سال پانصد و نود و هشت یا ششصد و سه اتفاق افتاده است.

محمدرضا شفیعی کدکنی در مقدمه منطق الطیر می نویسد: «مورخین قدیم و تذکره نویسان دهان عطار را اهل «کدکن» نوشته اند... در همین ده کدکن که در مرکز جلگه رخ قرار دارد زیارتگاهی است به نام «پیر زرونده» که بنابر اعتقادات و اطلاعات کهن باقی مانده در نزد اهالی مزار پدر عطار است و به نام «مزار شیخ ابراهیم» مورد احترام و تقدیس اهالی است. تذکره نویسان قدیم نیز نام پدر عطار ابراهیم نوشته اند و از او به نام «محمد بن ابراهیم بن اسحاق» یاد کرده اند... پس با توجه به بعضی اسناد قدیم و بعضی اطلاعات محلی ناحیه ای اطمینان می توان گفت او: فریدالدین محمد بن ابراهیم بن اسحاق کدکنی است که جای خودش امروز در شهر کنونی نیشابور زیارتگاه است و مزار پدرش با نام «پیر زرونده» در کدکن، در ولایت رخ از ولایات دوازده گانه ی نیشابور قدیم، اما سعید نفیسی در مورد «زروند» می نویسد:

«این که در کتیبه مولد عطار را زروند نوشته اند اشتباه است و چنین نامی در کتاب های جغرافیا ضبط نکرده اند و تردیدی ندارم که این کلمه صرف «زورابذ» به ضم اول و سکون دوم و فتح باء است و سمعانی گوید: به کما... همان طرثیث است که ایرانیان ترشیش می گویند پس از این قرار زورابذ نام قدیم همان ترشیش است که تازیان آن را طرثیث می گفته اند و در زبان فارسی ترشیش هم می روستند یا اینکه چون طرثیث و ترشیش و ترشیز نام ناحیه است. ممکن است زورابذ نام یکی از روستاهای این ناحیه باشد و خاک ترشیز در زمان های قدیم جزو نواحی نیشابور بوده.»

او، یعنی اسحاق، داشته باشیم، می توانیم از آمار نام های قرن پنجم و چهارم نیشابور که در کتاب تاریخ نیشابور الحاکم باقی است کمک بگیریم و ببینیم که غالب «اسحاق» ها نام یکی از فرزندان خود را «ابراهیم» می گذاشته اند و این یک سنت در نامگذاری های عصر بوده است. پس با توجه به بعضی اسناد قدیم و بعضی اطلاعات علمی تا حدودی با اطمینان می توان گفت او: فریدالدین محمد بن ابراهیم بن اسحاق کاشانی است که خاکجای خودش امروز در شهر کنونی نیشابور زیارتگاه است و مزار در ثوبانیا پیرزادند» در کدکن، در ولایت ریخ از ولایات دوازده گانه ی نیشابور قدیم.»

سعید نفیسی نیز درباره ی ولادت عطار پس از بیان نظر دولتشاه سمرقندی می نویسد: «در ریاض العارفین مجله الفصحاء در ۵۱۲، نگارستان سخن تألیف سید نورالدین حسن در ۵۱۳ و در مجله صوفیه تألیف قاضی نورالله شوشتری و در خزینه الاصفیاء تألیف مولوی غلام سروی و سینه الاولیاء محمد داراشکوه و در روضات الجنات تألیف محمد باقر بن حلیه العابدین صوسوی خوانساری و مؤلف مرآه الخیال در ماه شعبان ۵۱۳ نوشته اند و چون هفته ی دولتشاه قدیم تر و ظاهراً مأخذ گفتار دیگران است و روز آن را هم معین می کند پس قدیم ترین روایت این است که در ۶ شعبان ۵۱۳ ولادت یافته است و این در مرآت الدیارات در مجمع الفصحاء و ریاض العارفین در ۵۱۲ نوشته یا در تألیف و یا در بجانیه که در تصرفی، کرده اند. اما در هر صورت نه ۵۱۲ و نه ۵۱۳ را نمی توان به این لآسانی پذیرفت.»

اما محمد رضا شفیعی کدکنی معتقد است: «این که او (دولتشاه سمرقندی) نام عطار و نام پدر او و نام زادگاهش را به این دقت آورده خود دلیل است بر این که در مورد عطار سندی خاص در اختیار داشته است. حال این سند چگونه سندی بوده است،

بر ما که معلوم نیست. شک نیست که دولتشاه، در فراهم آوردن این کتاب از منابع بسیاری بهره برده که به بعضی از آنها اشارت کرده و در میان آنها آثار نادر و گران بهایی چون مناقب الشعراء ابوطاهر خاتونی و تاریخ آل سلجوق از همان مولف و تاریخ و مقامات اسکندری از معین الدین نطنزی قابل یادآوری است که امروز ظاهراً همه از مان رفته اند یا صا از وجودشان بی خبریم.

اگر این «سپاه گون» بودن، در «قدیس وارگی» عطار تأثیر داشته، در متهم کردن او و آلودن نامش به شعرهایی بسیار سست و ناتندرست و ذهنیتی بیمارگونه و مالیخولیای نیز بی تأثیر نبوده است. زیرا، در این هفت قرنی که از روزگار حیات او می گذرد، مجموعه ی گوناگونی از شعرهای سست و بیمارگونه به نام او بر ساخته شده است که جدا کردن حقیقت وجودی عطار از آن یاهو ها کار آسانی نیست بنابراین جویندگان زندگینامه ی عطار همیشه نسبت به این شکل اساسی باید آگاهی داشته باشند و در داورهای خود جانب احتیاط را هم در نظر بگیرند.

نام و لقب عطار:

بدیع الزمان فروزانفر می نویسد: «نام وی به اتفاق اکثر مورخین و تذکره نویسان «محمد» است و این روایتی است درست و مطابق با گفته ی خود او:

ختم شد بر محمد و السلام

آنچه آنرا صوفی آن گوید به نام

ختم کردم چون محمد را عزیز

من محمد نامم و این شیوه نیز

مصیبت نامه، طبع طهران ص ۳۶

و در مدح حضرت رسول اکرم (ص) گفته است:

حق همنامی من داری نگاه

از گنه رویم نگردانی سیاه

منطق الطیر طبع طهران ص ۲۶

و در داستان مرگ پدرش و ذکر دعای او در حقّ خود چنین می گوید:

به آخر دم چنین گفت آن نکوکار خداوند محمّد را نکودار
اسرار نامه، طبع طهران، ص ۱۹۳

کنیه ی او به گفته ی محمد عوفی ابوحامد است و چون وی با شیخ معاصر بوده است، سخن او را بر قول دیگران که کنیه او را ابوطالب ذکر کرده اند ترجیح توان داد. لقب او فرید الدین است و در این باب هیچ شکی نیست، زیرا عوفی و ابن الفوطی و تمام کسانی که شرح حالش را نوشته اند این لقب را آورده اند و هم در پایان نسخه ی خطی یوان عطار مکتوب در سنه ی ششصد و هشتاد و دو [مجلس شورای ملی شماره ۲۶] این لقب مذکور است و ازین همه مسلم می گردد که او در قرن هفتم که در نیمه ی آن قرن به شهادت رسیده و پس از آن، بدین لقب مشهور بوده است. علاوه بر آن شیخ عطار در صائد و غزلیات و در مثنویاتش گاه خود را به عنوان «فرید» یاد می کند که بی گمان مخفف لقب او «فرید الدین» است.

محمد رضا شفیعی کدکنی در مقدمه منطق الطیر این نظر را تأیید می کند و می نویسد: «در آثار او تصریح به نام او که «محمد» است، چندین خود در مواردی از همنامی خویش با رسول (ص) یاد کرده است. و در شعرهای «تخلص» عطار» و «فرید» را آورده است و معاصر او محمد عوفی نیز در لباب الابلک به عنوان «الأجل فرید الدین افتخار الأفضّل ابوحامد ابوبکر العطار النیشابوری... سالها جان و حقیقت و ساکن سجاده ی طریقت...» از او یاد کرده است. پس تقریباً با اطمینان می توان گفت که شاعر مورد بحث ما «فرید الدین محمد عطار» است. و در تیشابور بودن او تردیدی نیست.

سعید نفیسی نیز می نویسد: نام وی و پدرش را در همه جا محمد بن ابراهیم نوشته اند و در این کسی تردید نکرده است. کنیه ی او در مأخذ معتبر از آن جمله

در لباب الالباب محمد عوفی که در زنده بودن او تألیف شده ابوحامد آمده و چنانکه گفته شد در آتجا نام وی فرید الدین ابوحامد ابوبکر نیشابوری نوشته شده و این به سیاق زبان فارسی است که نام پسر را بر نام پدر اضافه می کردند و ابوحامد ابوبکر یعنی ابوحامد پسر ابوبکرولی امیر شیر علی خان لودی در تذکره مرآت الخیال مترجه این نکته کرده و برای او دو کنیت ابو حامد و ابوبکر قائل شده است.»

دانش عطار:

«چنان که از طائری آثار عطار بر می آید وی مردی بوده است مطلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و بلا و نجوم و محیط بر علوم دینی از جمله تفسیر و روایت احادیث و فقه و به اقتضای شغلش بصیر در گیاه شناسی و معرفت خواص ادویه و عقاقیر و آگاهی از مبادی طب و نیز باطنیات انکار نیست.» (فروزانفر، ۳۸: ۱۳۷۱) به احتمال هر چه قوی شیخ ما اوائل زندگیش در سمرقند بزرگ شده سال نخستین عمر خود را در شهر قدیم و بقیه را تا وقتی که شهادت یافت در شادیاخ و شهر جدید بسر می برد و به اقتضای شغل خود و پدرش مبادی طب و داروشناسی را فراگرفت و مطالعه نیز می کرد چنان که در اسرار نامه داستانی از معالجات خود نقل میکند و در مثنوی خود و نامی می گوید:

بداروخانه پلاند شخص بودند که در هر روز نیمه شب می بودند

که هر چند عددی مبالغه آمیز و نزدیک به محال ذکر می کند، معلوم می شود که مرجعیت نام داشته و مردم در معالجه ی امراض ظاهری بدو اعتقاد داشته اند. علاوه بر این در اشعار او مضامینی هست که به دانش طب مرتبط است مانند:

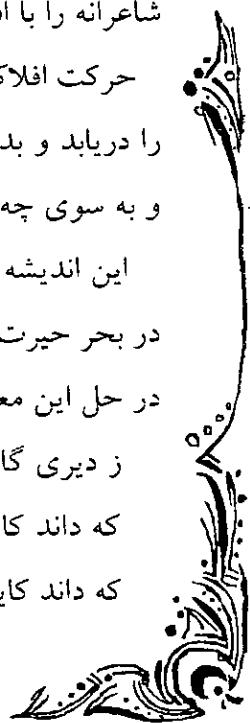
اگر خواهی تب لرز از فلک خواست به تو ندهند که گوید نوبت ماست
تا که جوهر در وجود خود نسوخت در مفرح کی تواند دل فروخت
از مفرح ها دل بیمار را لب تو گلشکر نیکوتر است
در شکم چون زند آن طفل نفس من پی خویش چنان خواهم زد

در مقدمه ی مصیبت نامه نیز بخشی دارد از وظائف الاعضا و تشریح که در خور توجه و نشانه ی اطلاع او از این نکات تواند بود. از علم نجوم هم انکار پذیر نیست و از آثارش بر این آید که به حل اسرار فلک و آگاهی از سیر چرخ و ستارگان عشقی داشته و در ستارگان عشقی و نجوم کنجکاو بوده است و نظری به اطلاع از این فن در مثنوی اسرار نامه این بیستم کواکب دارد و از بروج فلکی مضمون می تراشد و در مصیبت نامه با استفاده از عقاید ما حمین نام هفت سیاره را در شعر می آورد و خیالات شاعرانه را با افکار خداوندان علم نجوم درهم می آمیزد.

حرکت افلاک و سیر انجم از اموری است که شیخ ما بارها می خواسته است سر آن را دریابد و بداند که این کارگاه بزرگ را دستگاه عظیم خلقت برای چه آفریده شده و به سوی چه غایتی در حرکت و سرانجام کارش چه خواهد بود.

این اندیشه مدت ها خازر عطار را مشغول کرده و حاصل واداشته ولی سرانجام در بحر حیرت غریق مانده و سر از گیربان عجز بر آورده است. شیخ کوشش خود را در حل این معما بدینگونه شرح می دهد:

ز دیری گاه من در بند آنم که سحر صحن گردون باز دانم
که داند کاین کله داران افلاک کمر بسته چرا گردند در خاک
که داند کاین هزاران مهره زرین چرا گردند در نه حقه چندین



درین دریا چرا غَوَاص گشتند
سماعی نیست چون رقااص گشتند

نخستین چیزی که از مطالعه ی آثار عطار محقق می گردد احاطه و وسعت اطلاع اوست در علوم دینی بخصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات مذهبی و کتب او مشحون است به مضامین که از آیات قرآن یا حدیث سرچشمه می گیرد.

توبه شیخ عطار و ورود به حلقه ی صوفیان:

جامی و نفحات الانس می گوید: «سبب توبه ی وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و شغول معامله بود، درویشی به آنجا رسید و چند بار شیء الله گفت، وی به درویش نپرداخت درویش گفت: ای خواجه تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت: چنان که تو خواهی. درویش گفت: «الله و جان بداد. عطار را حال متغیر شد و دکان بر هم زد و به این طریقه توبه کرد.»

سعید نفیسی می نویسد: «این روایت جامی و سایر روایات دیگر است که درباره ی گرویدن عطار به طریقه ی تصوف و روی از جان در کشیدن او دیگر هم تکرار کرده اند. منتهی هر یک از ایشان در آن دستی برده و چیزی از آن در دگرگون کرده اند.»

دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء می گوید که: «... وی عطار بود و وی نیز همان پیشه ی پدر داشت. روزی که در دکان خود نشسته بود و غافلان در بر او ایستاده بودند ناگاه دیوانه ای رسیده و تیز تیز در دکان نگرید و آب چشم گردانید و آه کشید. عطار به او گفت: چه خیره می نگری؟ مصلحت آن است که درود در گذری. دیوانه گفت: ای خواجه، من سبک بارم و به جز خرقة ای هیچ ندارم. تروود از این بازار می توانم گذشت، تو تدبیر اشغال و احتمال خود کن و از روی بصیرت فکری به حال خود کن. گفت چگونه می گذری؟ گفت: این چنین و خرقة از بر کند

و زیر سر نهاد و جان تسلیم کرد. عطار تغییر حالت داد و دکان را بست و روی از جهان بر کشید.

«مؤلف بستان السیاحه چنین آورده است که: آن مرد درویش بود و مکرر می آمد و عطار به او چیزی می داد. چون مکرر شد عطار گفت: ای درویش چرا حرص می نمائی و هرگز به تر قناعت نمی آسانی؟ گفت: ای شیخ تو با ایت تعلق چگونه خواهی مرد و چگونه جان به جهان آفرین خواهی سپرد؟ عطار گفت: تو که با این حرص و آزی و رسته ی ایت دین درازی چگونه وفات خواهی یافت و به چه طریق به وادی خموشان خواهی شتافت؟ درویش گفت: چشم عبرت بگشای و مردن درویشان را مشاهده نمای آن گفتم کشکول زیر سر گذاشت.. الله گفت و لوای عزیمت به سوی آخرت افراست.

گارسن دو تاسی در نظر ایبر لکایت آن را بدین صورت در آورده است: درویش نظری به کالای دکان او افکند و آتش کشید. عطار در شگفت شد و او را گفت راه خود بگیر و برو. درویش گفت: تو حق داری سفر جلودانی برای من آسان است. من از راه خود روی گردان نیستم زیرا که جز چیزی در جهان ندارم، اما بدبختانه تو چنان نیستی و آن همه کالای گران داری. پس در گذشته ی این سفر باش و این گفتار در عطار اثر کرد...

این روایت را مؤلف فرانسوی لوی دو بو در کتابی به نام «الزانی» نوشته است بدین گونه آورده و ظاهراً آن را از مقدمه ی سیلوستر دوساسی برپنداشته. عطار نقل کرده است: درویش نگاهی خیره به دکان کرد و چشمش بر اشک شد و آه بلندی کشید، عطار گفت: چرا خیره می نگری؟ بهتر این است که راه خود بگیری و بروی گفت: بار

برگزیده ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری

من بسیار سبک است زیرا که جز این ژنده چیزی ندارم، اما تو با این تنگها و کیسه های پر از دواهای گراتبها چون گاه رفتن شدن چه میکنی؟ من میتوانم به شتاب از این بازار بیرون روم اما تو بهتر است که از پیش در صد بستن بار خود بر آئی و بهتر آن است که اندکی در کار خود اندیشه کنی.

سعید نیس در ادامه میگوید: « به نظر من این روایت اخیر از مه سنجیده تر و طبیعی تر و به عقل نزدیک تر می آید و اگر هم کسی در آن تصرفی کرده خوب تصرف کرده است. هر صورت از این گونه اتفاقات شگفت که باعث تغییر حالت در بزرگان صوفیه شده است در احوال ایشان بسیار آورده اند... تا بتوانند ثابت کنند که این بزرگات متصوف نیستند و مردم دیگر گرد جاه و جلال و مال جهان می گشته اند و برای اینکه از این طریق بزرگانی ها دست بکشند چنین خوارق عادات و کرامات لازم شده است.»

دولت شاه سمر قندی می نویسد: « شیخ زکریا مغذوب پر درد گشت و دل او در خشکی بوی مشک گرفت دنیا بر دل او همچو زاج افرو سرد شد و دکان را بتاراج داد و از بازار دنیا بیزار شد، بازاری بود بازاری شد و ربا سودا بود، سودا در بندش کرد... القصه ترک دنیا و دنیا وی گرفته بصومعه ی شیخ الشیوخ عارف رکن زین الدین اکاف قدسی سره رفت که در آن روزگار عارف و محقق بود و شیخ توبه کرد و به مجاهدت و معاملات مشغول شد و چند سال در حلقه ی درویشان شیخ بود و بعد از آن به زیارت بیت الحرام رفته بسی مردان حق را دریافت و خدمت کرد و مدت هفتاد سال به جمع نمودن حکایات صوفیه مشغول بودی...»

عقاید و افکار عطار:

«اما شیخ عطار با وجود کثرت اطلاع و سعه ی نظر و احاطه بر علوم عقلی و برهانی مانند اغلب صوفیه صحت مباد فلسفه و مفید بودن بحث و استدلال را منکر است و فلسفه را انتقاد می کند و آن را علمی بی ثمر و ناسودمند می انگارد:

مرد دین شو محرم اسرار گرد	وز خیال فلسفی بیزار گرد
نیت از شرع نبی هاشمی	دورتر از فلسفی یک آدمی
سرع فرمان پیغمبر کردن است	فلسفی را خاک بر سر کردن است
علم از بهر حیات خود مدان	وز شفا خواندن نجات خود مدان

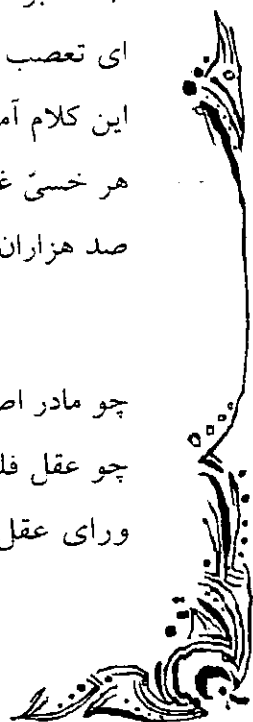
(مصیبت نامه)

فلسفی در کیف و کسبه	سفسطی در نفی عالم مانده
جمله بر تقلید سرافراش	پیشوایان را چو خود پنداشته
ای تعصب را توانش کرده ام	شبهه را اسرار دانش کرده نام
این کلام آموخته بهر جدل	وان منجم گشته از بهر علو
هر خسی غرقه شده تحصیل را	لایق تحصیل را تفضیل را
صد هزاران شهوت بی پا و سر	حلقه بد گرد جان از بام و در

(مصیبت نامه)

چو مادر اصل کلّ علت نگوییم	بلی در فرح هلاکت نجویم
چو عقل فلسفی در علت افتاد	زدین مصطفای بی دولت افتاد
ورای عقل مارا بار گاهیست	ولیکن فلسفی یک چشم راهیست

(اسرارنامه)



برگزیده ای از تأثیر قرآن در دیوان عطار نیشابوری

چون گفته اش در قسمتی از مطالب اسرارنامه به سخنان خداوندان حکمت نزدیک می‌گردد و در تقریر مشکلات دینی از فلسفه مدد می‌پذیرد و به روش حکما آنها را تأویل می‌کند و از این جهت ممکن است که او را در اعداد فلاسفه محسوب دارند به شدت از حکمت و فلسفه بیزاری می‌جوید و بدین گونه سخن آغاز می‌کند:

که گوید فلسفه ست اینگونه معنی
ندارد فلسفی با این سخن کار

میان رزایزدانش به عقبی
ز جای بیگراست این گونه اسرار

دو عالم خاک تو ز پاکی
زعقل و زیر کی مهجور می‌باش
(اسرارنامه)

اگر راه محمد ز چرخ پاکی
ز قول فلسفی گسودوری باش

و در این باره چنان تند و بی‌باک می‌رود که نسبت به خیام نیز به چشم انتقاد بلکه اعتراض و اعتراض می‌نگرد هر چند که گاهی چنان به فکر خیام نزدیک می‌شود که تصور می‌رود در نقد آفرینش و بی‌اعتباری خیام حتی تابع و پیرو آراء و معتقدات اوست. اینک سخن انکار آمیز او درباره ی خیام:

که ارواحش همه مکشوف بودی
در آن گور آنچه میرفتی بدی
به خاک عمر خیام برودش
مرا آگه کن ای بیننده پاک
که «این مردی است اندر ناتمامی»

یکی بیننده معرروف بودی
دمی چون بر سر گسوری رسیدی
بزرگی امتحانی کرد خردش
بدو گفتا چه می‌بینی درین خاک
جوابش داد آن مرد گرامی

و در باب طریقه ی عطار می گوید: تردیدی نیست که وی از سلسله ی کبرویه و از معتقدان به اصول نجم الدین کبری بوده و اینکه مؤلف خزینه الاضفیاء و سفینه الاولیاء و طرائق الحقایق نوشته اند که برخی او را اویسی داشته اند که گویا مراد ایشان از اویسی پیروان طریقه ی اویس قرن ی یعنی اویس بن عامر بن مالک قرن ی باشد که از مرد یمن و از کسانی بوده که در روزگار پیغمبر را درک کرده و در سال ۳۷ هجری در گذشته است در این نیز تردید است زیرا که اساساً محقق نیست که اویس قرن ی متصوف بوده باشد و اسناد سلسله ی تصوف به او تردید است و آنچه مدلل می شود این است که ریس قرن ی مردی پارسا و پرهیزگار از طبقه ی تابعین بوده و پارسائی و پرهیزگاری از باب انوار صوف و عرفان توأم نبوده است و اگر هم اویس قرن ی صوفی بوده باشد ظاهراً آنکه به تناسی که منسوب به او باشد هرگز نبوده است و اگر هم بوده باشد قطعاً در زمان عطار و در قرن ششم و هفتم اثری از چنین طریقه ای در تصوف نیست. از اشعار او و اشعار غزلیات او بر می آید این است که اعتقاد خاصی به حسین بن منصور حلاج نداشته و در اشعار خود مکرر از او نام برده و حتی زندگی او و سرانجام وی را در غزلیات خود سروده داده است و نیز معلوم می شود که مردی بسیار محقق بود و از تاریخ آگاهی کامل داشت و در مثنوی ها خود را از احوال بزرگان تاریخ ایران چون محمود غزنوی نظام الملک طوسی، سلطان سنجر، محمود غزنوی، احمد حسن میمندی، عبد الله بن طاهر و نصر بن احمد سامانی، نوح بن منصور، سنائی، فردوسی، فخر الدین اسد گرگانی، رودکی و دیگران کمتر کعب قزداری و ابوالفضل جغانی حکایت های فراوان دارد و آثار وی گذشته مطالب اخلاقی و عرفانی بسیار مهم پُر است، از فواید تاریخی و مطالب بسیار برجسته ی شیرین که در هیچ کتاب دیگر نتوان یافت.

آثار عطار:

سعید نفیسی می نویسد: «در باب آثار عطار نیز همچنان که در احوال او بی مبالغه کرده اند، نه تنها بسیار مبالغه کرده بلکه یک عده کتاب هائی را که از او نیست به او بسته اند.»

شیخ فریدالدین عطار در مواضع عرفانی به نظم و نثر آثار بسیار داشته و بعضی عدد مؤلفات و مصنفات او را ۱۱۴ نوشته اند و عدد ابیات او را بر یک کروار بالغ دانسته اگر هم این نسبت اغراق باشد باز مقدار اشعار شیخ عطار بسیار زیاد است و نام قریب سی منظومه او باقی است که یک قسمت از آنها در دسترس است.

مشهورترین مولفات شیخ عطار به نثر کتاب تذکره الاولیاء است در شرح حال و بیانات عرفا و عتصوفه و این کتاب به از مولفهای خوب نثر فارسی است، بیشتر شامل کلمات و اشعار و کرامات عرفاست و که شرح حال ایشان را به دست می دهد.

از منظومات عطار مشهور ترین آنها به شرح ذیل است: منطق الطیر، الهی نامه، اسرارنامه، مصیبت نامه، پندنامه، خسرونامه، مقامات سی و یک، دیوان قصاید و غزلیات، مختارنامه که مجموعه رباعیات است بنابراین مضمونهای دیگر مانند مظهرالعجائب، بلبل نامه، اشتربانه، بیرنامه، لسان الغیب، مظهر الامور، خوهرالذات، هیلاج نامه از فریدالدین عطار نیست و از عطارهای دیگر از جمله عطار نیشابوری، شاعر قرن نهم هجری است.